

## نمیکنم!

.....

من ترکِ جاه و چوکی و موتر نمیکنم  
افسانهء گذشته خود سر نمیکنم  
یک پای من به دبی و پای دگر به بُن  
دیری ست یادِ مجلس و دفتر نمیکنم  
تا همنشینِ «مرکل» و «رابرت» و «جان» شدم  
یادِ قدوس و غوث و جلندر نمیکنم  
جز با شرابِ کهنه و ودکای «ابسولوت»  
من حلقِ خود به چیز دگر تر نمیکنم  
چرس و چلم که میزنم از اصل میزنم  
زین روست سرفه مثلِ سلنسر نمیکنم  
دادِ خداست موترِ «هوندا» و «بنز» من  
دیریست من سفر به سرِ خر نمیکنم  
از پولِ مفتِ زلزله و رانشِ زمین  
حتا که پای دوست پلستر نمیکنم  
من که همیشه «چکه پاو» و «قطعه» میزدم  
حالا به غیرِ «تینس» و «پوکر» نمیکنم  
حالا که فلمِ «پورن» به لبتاپِ من پُر است  
دیگر هوای فلمِ جیتندر نمیکنم  
گر چه وکیلِ مجلسم و لیک در عمل  
کاری به جز تجارتِ پودر نمیکنم  
مردِ جهاد بودم و جایی رسیده ام  
لنگوته و پکول دگر سر نمیکنم  
زاهد به طعنه گفت کجا شد جهاد تو؟

گفتم که سیر گشتم و دیگر نمیکنم